

حزب چپ (فدائیان خلق) یک حزب نابهنگام

اتحاد چپ و تشکیل حزب و سازمان فراگیر چپ در ایران یکی از اهداف و آرزوهای دیرین اکثریت مطلق چپ ایران بوده است. اما سوال این است که آیا اتحاد بخشی از نیروهای منشعب فدائی می تواند گامی در سوی تشکیل حزب واقعی چپ ایران تلقی گردد؟ پیش از پرداختن به مثبت و یا منفی بودن این تلاش بایستی بر روی دلایل انشعابات پی در پی درون این سازمان مکت کنیم و ببینیم آیا دلایل عینی این انشعابات از میان رفته و یا تغییر کرده اند و آیا عامل ذهنی طراحان و مجریان این انشعابات تغییر کرده است یا نه. یک جواب کلی به این سوال در نگاهی سطحی می تواند آری باشد. این انشعابات از 40 سال پیش آغاز گشته اند و بزرگترین این انشعابات یعنی انشعاب اقلیت و اکثریت در ایران روی داد. محلی که دیگر زیستگاه فعالین هر دو جناح این سازمان نیست. جمهوری اسلامی نیز همان نظام سابق نیست. رهبر تبهکار آن مرده است و این حکومت علیرغم ژست قدر قدرتی در بحران عمیقی فرو رفته است و اکثریت مطلق ایرانیان امروز مخالف این رژیم گشته اند. اعضای جناح های گوناگون این سازمان نیز عمدتاً وارد دوران کهنسالی شده و یا در آستانه ورود به دوران بازنشستگی قرار دارند و دیگر آن جوانان کله داغ سابق نیستند و طاقت و تاب شنیدن حرف مخالفین خود را ندارند. اکثریت جمعیت ایران را هم دیگر کسانی تشکیل می دهند که نه دوران پیش از حکومت اسلامی را دیده اند و نه حضور سازمان فدایی در ایران را و همه ادعاهای فدائیان برای آنها حکم روایت و داستان و حکایات را دارند و همه این ماجراها متعلق به تاریخ پیش از تولد آنهاست. برخلاف نظر گردانندگان سازمان اکثریت نه اکثر مردم ایران که تنها بخشی از بازنشستگان در ایران خاطره ای از این سازمان دارند و از کسی پنهان نیست که این سازمان خاطره چندان دلچسبی از خود در جامعه ایران بر جای نگذاشته است. اما بزرگترین تغییر شنیدن صدای غرش آتشفشان زیر پاهای فرتوت استبداد اسلامی است که هر لحظه واضح تر از گذشته بگوش می رسد. بی شک اینها تغییرات شگرفی هستند که روی داده اند و می توان آشنایی بخش وسیعی از چپ به فرهنگ و زبان خارجی و تکنولوژی را نیز افزود. اینها بخشی از تغییراتی هستند که از زمان آن انشعابات و گسست ها روی داده اند.

اما علیرغم این تغییرات علی که موجب انشعابات مکرر نه تنها در جنبش فدائی که در سازمانهای دیگر نیز شده است از میان نرفته اند. تحلیل روند تلاشی تشکیلاتی فدائیان و در رابطه با انشعابات آنها از انشعابات درون دیگر سازمانهای سیاسی ایرانی چندان متفاوت نیست. هنوز دلایل عیدیه ای وجود دارند که می تواند سازمان های چپ ایران را دچار انشعابات کند و بی شک روند انشعابات و جدایی ها ادامه خواهد داشت. باید دلایل رویداد انشعابات سیاسی را شناخت و همزمان با انشعابات سیاسی در راه وحدت و همکاری نیروهای همگن و همسو کوشید. تنها مقابله با انشعابات و تقبیح آن کافی نیست. بدون درک دلایل این انشعابات تلاشها برای وحدت موقتی و سطحی و از سویی دیگر اتحادها بی رمق و بی رونق خواهند بود.

دلیل اصلی این انشعابات را نه در شرایط موجود در لحظه انشعاب که باید در بطن پیدایش این سازمانها و در طی زندگی روزمره این سازمانها جست. می توان رگه هایی از گسل نظری را در این سازمانها دید و پی برد که چگونه حوادث و تندبادهای شدید اجتماعی موجب ژرفش این گسل ها و تکه پاره شدن سازمانهایی سیاسی می گردند. این یک روند طبیعی در حیات سیاسی است و تا هنگامی که جنبش های سیاسی به همگنی بیشتری رسیده باشند و یا تندبادهای عظیم اجتماعی- سیاسی از نفس بیفتند ادامه خواهد داشت.

رگه ها و گسل های سیاسی - نظری نه تنها از میان مرزهای موجود میان سازمانهای چپ ایران که حتی از میان نیروهای تمامی سازمانهای موجود چپ ایران می گذرد و این علت اصلی انشعابات سیاسی است.

واقعیت موجود چپ را در راه تجزیه و انشعاب اما همزمان در جهت اتحادها و تشکیل بلوک بندی های جدید سیاسی-نظری قرار داده است و در این میان متاسفانه با انبوه فعالان سیاسی منفرد روبرو هستیم که دیگر خواهان همراهی با جمع در راه انسجام نظری خود نیستند.

چپ ایران را امروز عمدتاً می توان به بلوک های زیر تقسیم کرد:

اول بلوک چپ سنتی است که کماکان از مواضع و سنت استالینیستی فراتر نرفته است و کماکان با دموکراسی و رای مستقیم مردم برای انتخاب بالاترین نهادهای حکومتی و حق تاسیس حکومت از طریق مجلس موسسان برآمده از انقلاب مخالفت می کند و آشکارا اعلام می کند حاضر است برای بقدرت سیاسی رسیدن دموکراسی و حق رای مردم را دور زده و با موج سواری بر امواج انقلاب مردم به نام چپ حکومت شورایی خود را تشکیل دهد و آنگاه و آنگونه به مردم اجازه رای دهی دهد که خودش امکان رای آوردن و پیروزی داشته باشد. چرا که خود را نوب شده و متجلی در طبقه کارگر می بیند و از شکل شوراهای هر می بمانند بلشویک های روس خواهان برقراری حکومت یکدست خود است. یعنی دقیقاً همان راهی که بسیاری پس از سقوط شوروی از آن فاصله گرفتند. اگر چه نیروهای این خط نظری به لحاظ نفی در حال اضمحلال و تلاشی هستند و در جامعه تشنه به آزادی و آگاه به منافع خود جدی تلقی خواهند شد اما وجود آنها و عدم مرز بندی قاطع و طرد آنها می تواند ضربات جبران ناپذیری بر حیثیت سیاسی چپ ایران وارد کند. از اینرو گسست و انشعاب از چنین جریاناتی نه تنها منفی نیست که گامی است لازم در جهت استحکام جنبش دموکراتیک و چپ ایران .

دوم بلوکی است در منتهای راست که دیگر نمی توان به آن نام بخشی از جنبش چپ ایران را داد. این طیف با سقوط سوسیالیسم روسی و سوسیالیسم واقعا موجود و با پذیرفتن "واقعیت موجود" دست از هر تلاشی برای ساختن و نوگرایی سیاسی و تاسیس نظام سیاسی نوین در ایران شسته است. و با تلاشی ویرانگر و وصف ناپذیر جنبش سیاسی چپ ایران را دعوت به تسلیم در برابر استبداد مدهبی و نظام سرمایه داری در ایران می کند. سالهاست که دیگر تبلیغات این طیف نه در خفا که در روز روشن و با هیاهو همراه است. برای مثال می توان از نمایش سران آنها در برابر سفارت رژیم اسلامی سخن گفت. یعنی در جایی که رهبران این طیف پاسپورت بدست در صف رای دهندگان به مجلس استبداد و یا کاندیدای دست چین ریاست جمهوری می ایستند و با وقاحتی وصف ناپذیر بقیه را نیز به کرنش در مقابل استبداد فرا می خوانند. هدف این طیف حفظ وضع موجود و اجازه به روند رشد <<طبیعی>> جامعه است. به دیگر سخن این جمع مستقیماً مدافع بقای استبداد و فراتر از آن حفظ تسلط مطلق سرمایه داری در ایران است.

سوم بلوکی از چپ است که خواهان دموکراسی و سرنگونی جمهوری اسلامی است و حتی از تحولات اقتصادی بسود تهیدستان سخن می گوید. اما شدت و حدت رفرم های مورد نیاز اقتصادی را با احتساب بالانس نظم نوین جهانی تنظیم کرده است و خواهان نوعی دولت رفاه است که در آن نه سیخ بسوزد و نه کباب. این طیف در آرزوی <<جامعه رفاه>> سوئد و انگلیس است و دیگر علناً خود را سوسیال دموکرات می نامد. عدم درک روند تاریخی سوسیال دموکراسی در اروپا و توانایی اقتصادی کشورهای اروپایی این توهم را در این گروه بوجود آورده است که گویا می توانند این سیاست و نتیجه گیری اقتصادی را برای ایران هم کپی کنند. یک نگاه به مواضع تاریخی مدافعان این نظریه و روش سیاسی نشان می دهد که در طول سلطنت نظام پهلوی مدافعان این نظر نه در سمت مردم که جایگاه محکمی در مدیریت سرمایه داری ایران و در میان نزدیکان حکومت استبداد داشته اند. بحثی است که در فرصت مناسب می توان به آن پرداخت. اما نکته مهم و قابل مکتب در رابطه با این گروه مقاومت و مخالفت قاطعانه آنها با تکانهای شدید سیاسی - اجتماعی است. بخصوص تکانهای شدید اجتماعی که منجر به

انتقال قدرت از طبقه ای به طبقه دیگری شود. بدینگر سخن این نیرو و مخالف صریح گذار از سیاست بازار و سرمایه داری است.

چهارم بلوکی از چپ است که به دموکراسی و حق رای مستقیم مردم در تاسیس نظام سیاسی توسط مردم و تشکیل مجلس موسسان برآمده از انقلاب اعتقاد دارد اما این بلوک هم خود به دستجات مختلفی تقسیم می‌گردد. اینجا اختلاف بر سر دموکراسی و آزادی و حقوق مردم نیست. اینجا سخن از عمق و سرعت پیشبرد شعار و اهداف سوسیالیستی است. اینجا سخن از درک و دیدگاههای گوناگون در رابطه با چگونگی در هم آمیختن نقش حزب و طبقه و جنبش‌های اجتماعی است.

هر سازمان سیاسی که اعضایش همزمان متعلق به چندین بلوک بندی یاد شده در بالا باشند بایستی در انتظار انشعاب سیاسی باشد. اینجا موضوع نه امکان انشعاب که تنها زمان یک یا چند انشعاب سیاسی لاجرم است. لاجرم تکان‌های شدید اجتماعی رگه کسل‌های نظری را در این سازمانها نمایان تر و ژرفتر کرده و این تشکلات سیاسی را شکننده تر از پیش می‌سازد و سرانجام در هم خواهد شکست و از این گریزی نیست و موضوع بهیچوجه با تلاش و نصیحت و قابل پیشگیری نیست.

حال با طرح بحث بالا سوال از طیف به وحدت رسیده فدائی این است که اعضای شما به کدامین بلوک‌های چپ یاد شده در بالا تعلق دارند؟ جواب واضح است اعضای این سازمان به طیف‌های گوناگون چپ تعلق دارند با مرکزیتی با گرایش میانه و راست. آیا واقعا سازمان اکثریت معتقد است در گرداب تحولات شدید اجتماعی پیش رو می‌تواند گرایش خواهان سرنگونی استبداد اسلامی را با گرایش مدافعان اصلاح طلبان دولتی و گرایش خواهان انجام رفرم‌های عمیق اقتصادی را در کنار سوسیال‌دمکرات‌ها و طرفداران حفظ نظام اسلامی در یک تشکیلات نگاه دارد؟ روشن است که پاسخ تاریخ منفی است و بیشک کاروان ناهماهنگ و نا همگن در طوفان حوادث اجتماعی-سیاسی در هم خواهد شکست. از اینروست که حزب چپ سازمان اکثریت یک حزب نابهنگام و در هم شکننده ای است.

حزب چپ فدائیان در عمل یک تشکل شکننده سیاسی است با غلظت بالای کادرهای سازمان اکثریت. پروژه است که حتی خود نیروی غالب در آن یعنی سازمان اکثریت اطمینان چندانی به آن ندارد و برای همین هم عجیب نیست که حتی پس از کنگره متحد باز به حیات مستقل سیاسی سازمان خود ادامه می‌دهد. در حالی که بقیه متحدان اکثریت هر آنچه داشتند در سینی اخلاص قرار داده و تحویل داده و خود را منحل کرده‌اند اما سازمان اکثریت بمثابة یک روح در دو کالبد کماکان به فعالیت مستقل سازمانی خود نیز ادامه می‌دهد و این در سیاست معنای دیگری ندارد جز ایجاد محفل و بساط دیگر سیاسی بموازات حفظ موقعیت کنونی. این نشان دیگری نیست جز عدم اعتماد و ثبات و اعتماد به فردای سیاسی. یکسالی است آزمایشی برای تلاشی و برای پروژه ای که بگیر یا نگیرد دارد.

اما حزب چپ در ایران زمانی می‌تواند در عمل - و نه در روی کاغذ- تشکیل شود که نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن بتوانند بر سر مفاد عمومی آن به اعتقاد راسخی دست بیابند. لزومی ندارد که توافق بر سر جزئیات حاصل شود. به نظر من این کلیات اینها هستند

- اعتقاد به آزادی و دموکراسی یعنی حق مردم در تاسیس حکومت با استفاده از مجلس موسسان برآمده از انقلاب. اعتقاد به حکومت اکثریت مردم بر اکثریت مردم از راه گسترش هر چه بیشتر قدرت ارگانه‌های توده‌ای و کارگری و تفویض هر چه بیشتر قدرت سیاسی و خودگردانی به پایین، اعتقاد به فدرالیسم و تلاش برای ساختن قدرت و ساختار حکومتی نه از بالا به پایین که از پایین به بالا که در آن انتقال قدرت به ساختارهای خودگردان محلی و کارگری در بخش تولیدی بخشی از توافق جمعی ما باشد.

اعتقاد و تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی در تمامیت خود

مخالفت با سرمایه داری از راه انجام عمیق ترین اصلاحات قابل اجرای سوسیالیستی و کنترل بازار و تجارت خارجی و تلاش برای سوسیالیسم از امروز

همین شروط برای چنین اتحادی و تشکیل حزب چپ ایران کفایت می کنند. قرار نیست حزب چپ ایران یک حزب یکدست به لحاظ سیاسی و نظری باشد. اما نمی توان چنین حزبی را بدون اتکای به نیروهای وفادار به آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم ساخت. من عمیقاً اعتقاد دارم می توان گذشته و قضاوت در رابطه با آن را به تاریخ سپرد و از امروز با هر نیروی همسویی همکاری کرد و در این میان سازمان اکثریت یک استثنا نیست. اما سوال اساسی این است که آیا سازمان اکثریت و در کل جناح های کوناگون فدائی از چپ ترین تا راست ترین جناح آن پایبند به موازین سیاسی-نظری و اخلاقی لازم برای تشکیل یک حزب چپ متحد در ایران هستند؟ متأسفانه در شرایط کنونی پاسخ به این سوال منفی است. از اینروست که حزب چپ ایران (فدائیان خلق) یک حزب نابهنگام از لحاظ تاریخی است و نمی توان حیات سیاسی طولانی برای آن متصور بود.

نام "حزب چپ ایران" برندی نیست که بتوان کپی رایت آنرا به نام خود ثبت کرده و آنرا فرقه ای تصاحب نمود. جامعه ایران نیازمند یک حزب چپ متحد و قوی است از اینرو بایستی پیگیرانه در راه اتحاد هواداران سوسیالیسم در ایران تلاش کرد.

حمید موسوی پوراصل

8 آوریل 2018

hamid@porasl.com